

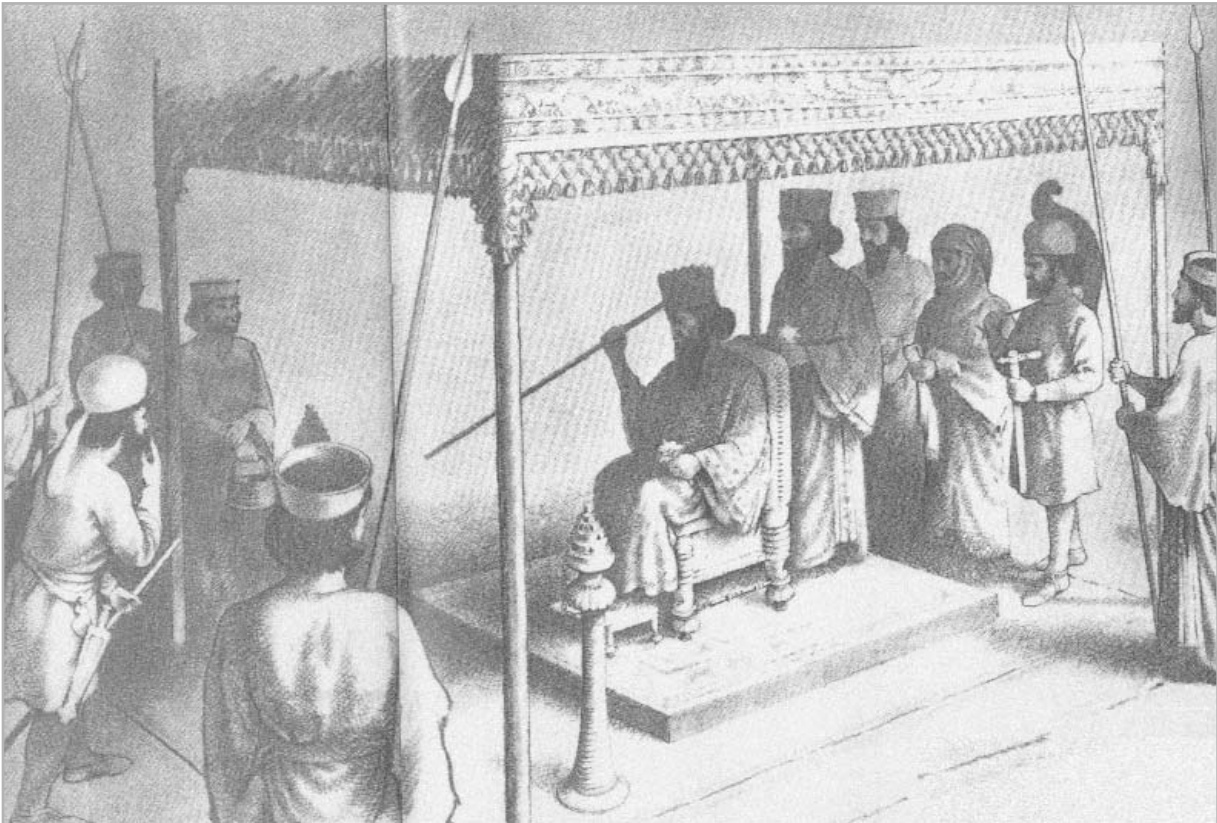
گوشه‌هایی از تاریخ هخامنشیان

ترجمه و اقتباس:

دکتر محمود زنجانی

با این وجود در برخی موارد، شاه با شورش و نافرمانی‌هایی مواجه می‌شد که لازم بود از نیروی نظامی استفاده کند. این نافرمانی‌ها اغلب به سبب تحریکات درباریان بود که داعیه‌ی جانشینی داشتند. در اوآن پادشاهی داریوش کبیر، شورش‌ها در ۱۹ ناحیه‌ی کشور صورت گرفت که با سیاست مقتدرانه‌ی شاه خاموش شد. در آن زمان پارسیان معتقد بودند که قدرت شاهنشاه از پروردگار نشأت می‌گیرد و اوست که این قدرت را به وی عطا فرموده است. ایرانیان پیرو آیین توحیدی و پرستش خدای یگانه (اهورامزدا) بودند و چون این آیین تازه به مذاق همسایگان خوش نمی‌آمد، آنان در صدد حمله و از بین بردن دین بهی بودند. همان‌طور که ذکر شد، قدرت حکومت مرکزی در دست شاه بود، و پس از شاه، شاهزادگان، فرمانداران (ساتراپ‌ها یا شهربان‌ها) قرار داشتند که عوامل شاه محسوب شده و ضامن اجرای فرامین بودند و

□ پادشاهان نخستین سلسله‌ی هخامنشی بویژه داریوش بزرگ برای پیش برد سیاست در سرزمین تحت تابعیت خود، دستگاه اداری و انتظامی بسیار منظم و شگفت‌انگیزی به‌وجود آورده بودند. گرچه این سازمان‌ها در پیروی از قانون و مقررات سخت‌گیری می‌کردند، لیکن حکومت مرکزی این سیاست را برای اداره‌ی امور لازم و ضروری می‌دانست، به طوری که ناقضان قانون، تجاوزکنندگان به حقوق دیگران و مجرمان سخت مجازات می‌شدند، و از سویی حافظان قانون هم مورد تشویق قرار می‌گرفتند و به مقامات عالی‌نایل می‌گشتند و این تجربه‌ی بود که شاهان این سلسله از دیگران آموخته بودند و وصیت‌نامه‌ی کوروش کبیر، سرمشق و الگوی سیاستمداران بود. قدرت اصلی و اساسی در اختیار شاه و همو بود که فرمان‌ها را صادر می‌کرد، در ضمن حکومت مرکزی و دستگاه سلطنت از تجربیات زیادی برخوردار بود.



روی هم‌رفته حالت دیوان‌سالاری در کشور وجود داشت.

امور مالی و جمع‌آوری مالیات هم در ایالات و استان‌های تابعه، زیر نظر والی یا استاندار بود، وی مسوول دخل و خرج و فرستادن درآمدها به خزانه‌ی شاه برای هزینه‌ی جنگ و لشکرکشی و پرداخت حقوق و مستمری افراد نظامی و سران حکومت محسوب می‌شد، به‌طوری که تمام استانداران (ساتراپ‌ها) بایستی درآمد را به خزانه‌ی شاه واریز کنند و درعین حال پاسخ‌گوی آن باشند.

علاوه بر آن تمام شهربان‌ها وظیفه داشتند که سربازانی جهت نظامی‌گری تربیت و برای مواقع ضروری جهت تشکیل سپاه به مرکز اعزام نمایند، و این مقررات در تمام نقاط دورافتاده‌ی کشور و مستعمرات تحت تابعیت حکومت مرکزی جاری و ساری بود، در غیر این‌صورت مورد سوال و مواخذه واقع می‌شدند.

در عین حال، بخش اعظم خراج و درآمد به خزانه‌ی پادشاهان هخامنشی واریز می‌شد و پُربودن خزانه نشانه‌ی قدرت و اقتدار بود. در اواسط سده‌ی ششم پیش از میلاد، دولت ایران در منطقه به قدرت فوق‌العاده رسید، و به‌زودی نفوذ آن گسترش یافت و شالوده و اساس یک امپراتوری عظیم بدون این‌که موجب اذیت و مزاحمتی در منطقه شود، ریخته شد و با سرعت زمام این سرزمین وسیع را در دست گرفت.

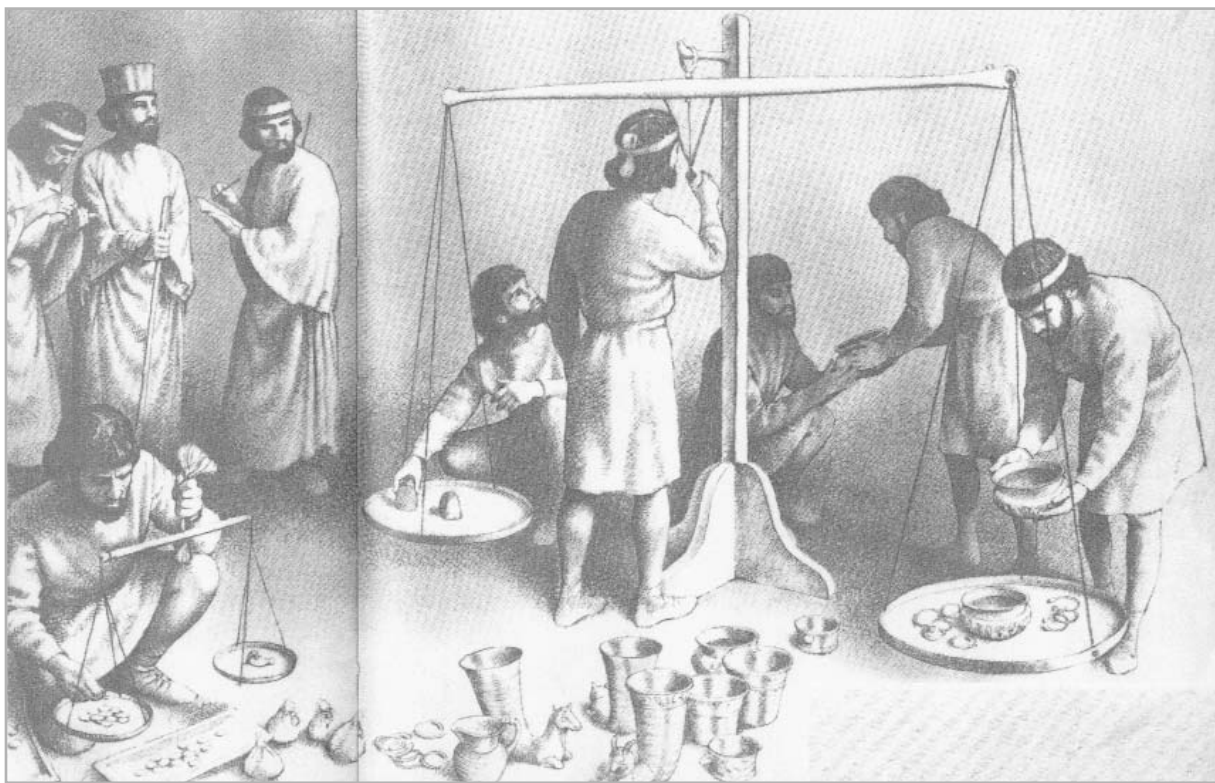
با وجودی که وسعت قلمرو تحت سلطه‌ی هخامنشیان خیلی بیش‌تر و وسیع‌تر از سلسله‌ی پیشین سلطنتی ماد بود، با این‌وصف پادشاهان نخستین هخامنشی مانند کوروش کبیر و داریوش بزرگ با پیگیری از تجارب آن‌ها و سیاست خردمندانه و به‌پیروی از آداب و

رسوم و آیین ویژه‌ی ایرانی، این شاهنشاهی را بنیان نهادند.

لیکن بدون شک این برنامه، با تمهیدات بسیار و در طی چندین مرحله عملی شد و از زمان داریوش با درایت، هوش و ذکاوت وی به بهترین وجهی در دستور کار قرار گرفت، در حالی که کوروش کبیر که در حقیقت بنیان‌گذار سلسله‌ی هخامنشی می‌باشد با لشکرکشی‌های متعدد به توسعه‌ی قلمرو شاهنشاهی افزود و اداره‌ی این سرزمین بزرگ را وجهه‌ی همت خود قرار داد، داریوش با سیاست خشن‌تری در صحنه ظاهر شد و اقتدار و عظمت امپراتوری را گسترش داد. وی به‌عنوان اولین گام، سیستم اداری را با اتحاد اقوام مختلف ایرانی تحکیم بخشید و مدرن‌ترین دستگاه سیاست اداری و نظامی را ایجاد کرد و از این راه عظیم‌ترین امپراتوری را در قاره‌ی آسیا به‌وجود آورد. به‌طوری که خود و جانشینانش با حکومت سلطنتی شاهنشاهی در تمام سرزمین وسیع ایران از قدرت مطلقه برخوردار شدند.

کوروش، موسس سلسله‌ی هخامنشی مغز متفکری بود که سیاست را با نرمش و مدارا توأم کرد و پادشاهان بعدی هم با ادامه دادن سیاست مدبرانه‌ی وی، حداقل یک‌صد سال ایران را به بهترین نحو اداره کردند، اما پس از یک سده، اختلافات و نزاع‌های داخلی بر سر جانشینی، سوءسیاست، پراکندگی و تفرقه این اساس را در هم ریخت و در آن اوضاع متشنج دشمنان دیرینه هم آتش‌بیار معرکه شدند و در زمان داریوش سوم، دشمن بزرگ ایران یعنی یونان که همواره بر ثروت این سرزمین غبطه می‌خوردند، بنیان آن را برانداختند.

کوروش کبیر با متحدساختن تعداد ۱۰ قوم آریایی توانسته بود که در بدو امر مرکز امپراتوری را تسخیر، آثار به‌جا مانده از مادها را در هم



دولت هخامنشی از سازمان‌های پیشرفته‌ی برخوردار بود

ریخت و بدین‌وسیله اقوام ذکر شده او را به رهبری برگزیدند و مورد تحسین قرار دادند و قبایل اولیه پارس بر حسب عادت موروثی چادرنشین بودند، لیکن پس از یکپارچه‌شدن و اتحاد با یک‌دیگر این رسم را ترک و شهرنشین شدند، از این رو به سرپرست و رییس نیاز داشتند و چون کوروش از قدرت بی‌نظیر فرماندهی برخوردار بود، صفوف آن‌ها را متراکم ساخت و برای کسب قدرت آماده نمود، و بدین ترتیب پسران و نوادگان او هم پس از وی به پادشاهی رسیدند، در صورتی که سران قوم با موروثی شدن پادشاهی موافق نبودند و شاید نوعی انتخاب را بر آن ترجیح می‌دادند که نشانه‌ی نوعی دموکراسی اولیه بود.

اطرافیان و هواداران کوروش عقیده داشتند که شخص او و همه‌ی فرمانروایان صاحب فره ایزدی و نوعی کرامت هستند که مورد توجه اهورامزدا قرار می‌گیرند و فره ایزدی راهنما و هادی آنان برای زمامداری می‌باشند و این امر، قدرت فرمانروایی و حاکمیت به آنان می‌دهد و همه‌ی مردم واجد این شرایط نیستند و رهبری شایسته‌ی آنان نیست. کوروش هم با استفاده از این عقیده، سران قوم را واداشت که برای حمایت او، متفق شده و پشتیبان او باشند.

اساس و پایه‌ی سیاست کوروش بر اتفاق و اتحاد اقوام و قبایل پارس استوار بود و از نفوذ ریسان و سران قوم استفاده می‌کرد، گروه آنان در اتخاذ تصمیم‌های مهم شرکت نداشتند، دادن اختیارات ظاهری، آن‌ها را تشویق می‌کرد که به حکومت مرکزی وفادار بمانند. هنگامی که شالوده‌ی حکومت شکل گرفت و قدرت مرکزی مستقر شد، کوروش در اجلاسی از سران خواست که برای حراست و حفاظت از سلطنت و اتحاد پارسیان اقدام به تشکیل یک ارتش قوی برای حفظ مرزها برآیند.

کوروش، فرزند کامبیز یا کامبوزیه و نواده‌ی هخامنش بود، کامبیز مدت ۸ سال پادشاه محلی ناحیه‌ی پارس بود و به‌طور دقیق معلوم نیست که چه‌گونه به قدرت رسید.

با این وصف کوروش توانست پادشاهی پارس را به یک امپراتوری وسیع و قدرتمند تبدیل کند و سلسله‌ی هخامنشی را با شالوده‌ی محکم تاسیس و تمام رقیبان و مدعیان را براندازد.

داریوش هم یکی از اعضای فامیل درجه‌ی دوم هخامنشی بود و خود وی هم به‌خاطرش، فکر سلطنت خطور نمی‌کرد، لیکن پیداشدن بردیای دروغین که خود را برادر کامبوجیه یا کامبیز می‌دانست و حتا با وجود مدعیان و رقیبان چندی صحنه را خالی یافت و چون از استعداد و آفری برخوردار بود و خود را هم از اعقاب فامیل هخامنشی می‌دانست به پادشاهی رسید. حتا در مدت سلطنت ۳۶ ساله‌ی خود همواره داعیانی برای این مقام داشت که در اواخر پادشاهی وی قدرت آن‌ها فزونی یافت. به‌طوری که هرودوت، تاریخ‌نگار یونانی می‌نویسد، داریوش چون از نیروی نظامی قوی برخوردار بود، کشور یکپارچه بود و دشمنان وی یارای رویارویی نداشتند.

پادشاهان هخامنشی برحسب رسم زمانه برای نیروی نظامی جهت پاسداری از مرزها و دفع دشمنان اهمیت زیادی قائل بودند و زندگانی خود را وابسته به آن می‌دانستند و از طوایف و اقوام مختلف جهت تربیت سرباز استفاده می‌کردند.

داریوش پیش از کامیابی از قدرت ازدواج کرده بود، لیکن هنوز پسری که لیاقت جانشینی او را داشته باشد، نداشت. نخستین پسر او که ارشد فرزندان وی بود، به‌نام آرتابازان و دومین پسر به‌نام خشایار به‌دنیا آمدند که سخت مورد توجه و علاقه بودند که بعدها خشایار به‌عنوان ولیعهد و جانشین پدرش، به‌عنوان شاه انتخاب شد.

در همین زمان پادشاه اسپارت که از طرف مردم به تبعید فرستاده شده بود به پایتخت ایران در شوش وارد شد. او با فرصتی که به‌دست آورده بود به ملاقات خشایار شاه رفت و به‌عنوان میانجی نصابی درباره‌ی امور کشورداری به پیشگاه شاه معروض داشت، تا در مواقع ضروری به سود او تمام شود.

داریوش، با وصف این که خشایار از برادرش کوچک‌تر بود، او را به ولایت‌عهدی برگزید، چون آرتابازان یا اردوان پیش از پادشاهی متولد شده بود، خشایار را شایسته‌ی این مقام می‌دانست. خشایار هم که تحت تعلیم و آموزش اسپارتیان قرار گرفته بود، با روشنگری و دقت خاص خویش، زمینه‌ی به‌قدرت رسیدن را داشت و بر طبق توصیه‌ی شاه اسپارت، سرانجام شانس خود را باز یافت. ■

ترجمه و اقتباس از کتاب *The Persians* (ایرانیان)

وطنم کو؟

آصف فکرت

هنگام بهار است عزیزان، چمنم کو؟

یاران وطنم کو؟

من لاله‌ی آزادم، دشت و دمنم کو؟

یاران وطنم کو؟

ای هم‌نفسان، از من، تا چند جدایید؟

آخر به کجایید؟

من قمری تنه‌ایم، سرو سمنم کو؟

یاران وطنم کو؟

خاک دگران را چه کنم؟ خانه‌ی من نیست

کاشانه‌ی من نیست

آن خاک که آمیخته با جان و تنم کو؟

یاران وطنم کو؟

یک یار هم‌آواز در این شهر ندارم

رو سوی که آم؟

خاک در جانانم، مشک ختنم، کو؟

یاران وطنم کو؟

در باغ چو یاد آیدم از گلشن «کابل»

آتش زندم گل

بستان پر از نسترن و یاسمنم کو؟

یاران وطنم کو؟

بس مانده‌ام از هم‌وطن و از وطنم دور

چشمم شده بی‌نور

ای قافله‌ها یوسف گل پیرهنم کو؟

یاران وطنم کو؟